

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

سیاسی	Political
-------	-----------

سید هاشم سدید

۲۴.۰۸.۲۰۰۸

قسمت دوم

"اسلام و انتخابات"

انتخاب ابوبکر، همان طوری که آمد و خواندید، که در فضای بسیار متشنج و ناآرامی صورت پذیرفت، تنها نتیجه پیش دستی یک نفر بود که آنانرا که در محل تجمع، یک بخش کوچکی از مردم مدینه، و در حالی که علی و سایر دوستان و بستگان پیامبر در آنجا موجود نبودند، مراسم تکفین و تدفین پیامبر هم هنوز تمام نشده بود، بدون بجا آوردن احترام لازم به پیامبر و بدون بزرگداشت بایسته وی، در یک محیط انباشته از نارضایتی کامل عملی شد.

انتخاب عمر، اما، در فضای کاملاً آرام صورت گرفت؛ زیرا عمر قبل از این که ابوبکر پدرود حیات بگوید، بوسیله ابوبکر بعنوان خلیفه تعیین و به مردم معرفی شده بود. شکی نیست که عمر - اگرچه کمی تند بود - از خصایل خوب، هوش، توان و استعداد بالایی بهرمنند بود و از عهده کاری که به او سپرده شده بود به خوبی برآمد، و نشان داد که انتخاب ابوبکر بی جا نبود. اما، با همه این ها گزینش او را نمی توان مطابق اصول انتخاباتی که در آن حق انتخاب مردم در نظر گرفته شده باشد، انتخاب عمومی و اصولی، خواند. مؤرخین اسلام، جمله به این باور اند که ابوبکر در هنگام مرگش عثمان را نزد خویش خوانده بدو گفت که نامه بنویس که به موجب آن بعد از من کار خلافت به عهده عمر گذاشته شود.

نامه چنین آغاز مییافت:

"بنام خداوند بخشنده و مهربان، این نامه ایست که ابوبکر خلیفه پیامبر به هنگام مرگ، موقعی که کافر ایمان میآورد و فاجر میل بقا دارد به جای نهادن من عمر بن خطاب را امیر شما کردم..."

نقل از "تاریخ سیاسی اسلام" نوشته داکتر حسن ابراهیم حسن.

محمد حسنین هیکل مؤلف "زندگانی خلیفه اول حضرت ابوبکر صدیق" مینویسد: "در بعضی روایات چنین است که عثمان بعد از آن که وصیت ابوبکر را نوشت و ابوبکر آن را مهر کرد نزد مردم برآمد، به مردم کاغذ مهر شده را نشان داد و گفت: آیا به شخصی که در این نوشته است بیعت می کنید؟ مردم گفتند: بلی، و به این خطاب بیعت کردند."

قابل تذکر است که غالب مردم که دور تر از عثمان قرار داشتند، بدون این که بدانند و ببینند که نام که در آن نامه نوشته شده است، و که را ابوبکر به عنوان جانشین خویش تعیین نموده است، به شخصی که ابوبکر تعیین نموده بود بیعت نمودند.

لوراسیا وگلیری نویسنده فصل سوم بخش اول تاریخ اسلام در این مورد می نویسد:

"ابوبکر، قبل از مرگش در سال ۱۳ هجری صحابه را بر آن داشت تا عمر را به عنوان جانشین وی برگزینند..."

خوانندگان گرامی اینسطور حتماً متوجه کلمات "بر آن داشتن" و "صحابه" شده اند! کلمه بر آن داشتن دارای دو معنی است.

(۱) برانگیختن و تشویق و ترغیب نمودن.
 (۲) وادار ساختن، بر کسی قبولاندن یا تحمیل نمودن!

در هر دو صورت و در هر دو معنی این جمله نشان می دهد که ابوبکر در امر انتخاب خلیفه جدید، در امری که به مردم تعلق داشت، دخالت نموده. یا آن ها را تشویق به انتخاب عمر نموده است و یا وادار!

و صحابه تنها به یاران پیامبری گویند که همواره در محضر او بوده و محضر او را درک می نمودند، دوستان یا مصاحبان پیامبر را می گفتند. منظور از صحابه تمام مسلمانانی که در زمان پیامبر میزیستند و وی را میدیدند یا با وی در یک مسجد نماز میخواندند یا در جنگ و سفر و ... با وی بودند و یا چند باری با پیامبر همکلام شده یا صحبت نموده اند، آنطوری که بعضی ها گمان برده اند، نیست.

گزینش خلیفه جدید، که به خواست ابوبکر صورت پذیرفت، در اثر ترغیب وی در ابتدا تنها مورد تأیید صحابه - یک گروه از متشخصین - قرار گرفت. از عموم مردم در نوشته لوراسیا و گلیری چیزی گفته نشده است!

از تمام این نوشته های غیر قابل انکار و معتبر، و صد ها نوشته دیگر، می توان چنین نتیجه گرفت که:

- عمر به امارت نصب شد.
- انتصاب عمر از بالا بود؛ نه از پائین.
- در انتخاب عمر بعد از انتصاب وی بوسیله ابوبکر، نخبه ها نقش داشتند و نه همه مردم.
- انتصاب عمر با انتخاب ابوبکر یک سان نبود.
- عامه مردم که در انتخاب ابن خطاب نقشی نداشتند، فقط به او بیعت نمودند؛ یعنی ابراز وفاداری و فرمانبری نمودند.
- بسیاری از مردمی که دور عثمان جمع شده بودند، قبل از اینکه "بلی" بگویند درست نمی دانستند که ابوبکر که را به جانشینی خویش تعیین نموده بود.
- ابوبکر بر خلاف اصل انتخابات آزاد، در کار انتخاب عمر دخالت نمود.
- یک گروه از مردمیکه در اطراف عثمان جمع شده بودند همه مردم شهر یا همه مردم کشور نبودند. این ها به هیچوجه نمی توانستند از تمام جمعیت شهر یا کشور نمایندگی کنند. انتخاب عمر انتخاب امیر یا انتخاب خلیفه تمام مسلمین بود که درسزمینی وسیعی که شامل پامه و صنعا و نجران و طائف و مکه و مدینه و حجاز و کوفه و قادسیه و بیت المقدس و دمشق و شهرهای نزدیک دجله و فرات تا خلیج فارس میشد - سرزمین اسلامی زمان خلافت ابوبکر -، زندگی میکردند. غلام رضا پرتوی در کتاب "انسان در سیستم تفکر اسلامی مینویسد که: "تنها در یمن کمی پیشتر از اسلام ۵۰٪ جمعیت شبه جزیره عربستان زندگی میکردند."
- و بالاخره اینکه:
- انتخابات به معنای سیاسی - حقوقی آن در کار نبوده است.

انتخاب خلیفه سوم - عثمان - شکلی دیگری داشت که نه با آن چه انتخاب ابوبکر نامیده میشد، یکی بود، و نه با انتصاب - انتخاب عمر.

برای انتخاب عثمان، عمر یک هیئت شش نفری از بزرگان یا بحساب امروز شش نفر نخبه را تعیین می کند. نفر هفتم، عبدالله بن عمر، پسر خلیفه، فقط در صورتی حق ابراز نظر دارد که شش نفر عضو اصلی هیئت نتوانند یکی را از میان شان بعنوان خلیفه انتخاب کنند. در این انتخاب که نه با انتخاب ابوبکر همانند است و نه با انتصاب - انتخاب عمر، باز هم تفاهم و نقش مردم که در برگزاری انتخابات زمان ما تضمین کننده طبیعت دموکراتیک نظام سیاسی میباشد و نمایانگر حقوق سیاسی برابر مردم است، نفی میشود.

شش نفر عضو هیئت، با یک نفر ناظر با اختیارات فوق العاده، نمایندگان مردم نیستند! در اینجا از قانون اساسی و نهاد های موجود در یک نظام دموکراتیک مانند مجلس و ... هنوز اثری نیست. بر طبق این گفته که: "صلاح کشور را فقط خسروان میدانند" به مردم حق مشارکت و همکاری در امور داده نمی شود؛ خلیفه تصمیم می گیرد، زیرا اوست که صلاح اسلام و صلاح قلمروی وسیع و گسترده اسلامی را میداند و بس! و تنها یک نفر، پسر خلیفه، در صورت عدم توافق شش عضو انتصابی، در سرتاسر سرزمین اسلامی، حق تعیین دارد! تعیین عبدالله بن عمر بعنوان یگانه کس برای تشخیص شخصی که اعلم به احکام و موضوعات دینی و مسایل سیاسی و ... برای انتخاب رهبری باشد، برحسب حکم خلیفه بود، نه بر پایه انتخاب مردم؛ همینگونه تعیین اعضای هیئت!

بر اساس روایاتی عمر به پسرش هدایت داده بود که در صورتیکه هیئتی مذکور به توافق نرسد و نتواند یکی را از میان شان انتخاب کند، همه آنها را از دم تیغ بکشند.

جریان انتخاب عثمان به صفت خلیفه، داستانی دارد که بهتر است علاقمندان برای آشنائی بیشتر به دقایق آن، به کتب تاریخ مراجعه کنند.

به هر حال در ختم یک مجلس پر از شور و غلغله و من و تو و آره و نه و اتهام بستن ها و خشونت و ... بالاخره عبدالله پله ترازوی عثمان را با رأی اش سنگین میسازد و عثمان پیروز از میدان بیرون می آید؛ و علی که این بار نیز مأمولش محصول نمی گردد، با اندوه و نارضایتی نشست را ترک میکند. تفاوت، تنها در انتخاب ابوبکر و عمر و عثمان نبود. طریق رسیدن علی به مقام خلافت نیز با طرق که دیگران به خلافت رسیدند، فرق داشت.

بعد از این که عثمان به قتل رسید، یاران پیامبر - منظور یاران غیر از چهار یار خاص وی می باشد - در شهر ها پراکنده بودند. برخی نیز چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر، که در انتخاب عثمان نقش بسزای بازی نموده بود، در بیعت او تردید داشتند. بعضی از انصار هم که به عثمان وفادار بودند به علی بیعت نکردند، چون علی را مسبب قتل عثمان می دانستند. طلحه و زبیر که در اول با علی بودند، با وی برپند و به مکه رفته با عایشه پیوسته و تصمیم به خروج علیه علی گرفتند، که جنگ جمل نتیجه آن بود. جنگ صفین، حکمیت ابوموسی اشعری و عمر بن عاص و حکم صادره به ضد علی، جنگ نهروان میان طرفداران علی و خوارج، پیدایش دوحکومت، قتل علی و ... امکان انتخاب آرام علی را با توافق اکثریت غیر عملی می ساخت. بعد از مرگ پیامبر مردم مدینه و مکه و شهر های اطراف آن، دیگر آن صف تا حدودی واحد و مستحکم را نداشتند. در زمان قتل عثمان، خصوصاً در روز های بعد از قتل وی، مسلمانان در وضعیت بسیار بدی قرار داشتند. دسته ها بوجود آمده بود. یکی پیرو بیهو پیامبر، یکی به عثمان وفادار مانده، یکی بدنبال علی و یکی بدنبال دیگری روان بود. در چنین وضعیت بحرانی و از دل چنین طوفانی علی از جانب چند نفر از بزرگان مدینه که به وی بیعت نموده بودند، بعنوان خلیفه برگزیده شد، و نه از جانب تمام مردم و از طریق یک انتخابات سرتا سری یا عمومی و آزاد.

جریان بسیار جالب حکمیت ابوموسی اشعری و عمر بن عاص بعد از تقریباً نود جنگ یا نود برخورد در صفین برای حل مسئله زعامت یا خلافت مسلمین یکی از رویداد های بسیار ویژه و معتبری است که نظر هواخوان انتخابات در اسلام را کلاً باید تخطئه کند. از میان دو صد و ده هزار مسلمان فقط دو نفر صلاحیت تعیین خلیفه را دارند.

جنگ صفین یکی از خونبار ترین جنگ ها بین مسلمانان بود که بر سر رسیدن به خلافت بوقوع پیوست. در این جنگ که صد و ده روز دوام نمود، بیشتر از هفتاد هزار نفر کشته شد. شاید همین بهترین نمونه انتخابات در اسلام باشد!

(۴) برخی از مسلمانانی که معتقد به انتخابات در اسلام هستند، آیه ۵۷ سوره النساء را که میگوید: " یقیناً خداوند بشما امر میکند که امانت ها را به اهلش بسپارید و چون میان مردم حکمیت کنید باید به عدل حکم کنید..." پشتوانه ادعای خویش قرار داده، به اعتبار آن میگویند:

" الفاظ این آیه و معنی آن در رابطه با انتخاب حاکم به حدی واضح و روشن است که مجال هیچ نوع مناقشه، تأویل، شک و شبهه را باقی نمی گذارد. "

برداشت های این ها، برای مشروعیت دادن ادعای شان، این است که:

(۱) زعامت مردم امانتی است متعلق به مردم که احدى حق ندارد آنرا مختص به خود بشمارد.

(۲) تشخیص اهل این امانت هم کار مردم است.

(۳) انتخاب حاکم، چون واجب شرعی مردم است، حق مردم است، کسی نمی تواند این حق مسلم خدا داد را از آنان سلب کند و به شخص یا گروه خاصی اختصاص بدهد.

(۴) در کجای تاریخ صدر اسلام سراغ دارید که " نخبه ها " و برگزیده ها بدون مراجعه به آرای " عامه الناس " خلیفه را انتخاب کرده اند؟ اگر انتخاب امیر کار نخبه ها می بود، نباید چهار خلیفه در جلسه عام مسجد انتخاب میگردیدند.

در این مورد باید با صراحت گفت که مؤرخین آگاه و اسلام شناسانی که احاطه کافی به مسایل و تاریخ دین اسلام دارند با این تصورات موافق نیستند. زیرا:

(۱) این آیه اصلاً در رابطه با حکمیت؛ آرای " عامه الناس "، انتخاب، نخبه ها، مردم، و یا در رابطه انتخابات یا تعیین حاکم یا خلیفه و زعامت و از این قبیل حرف ها نازل نشده است.

(۲) مردم، در سطح یک کشور، مجموعه از انسان هایی است که در یک کشور زندگی می کنند، نه سرداران یا سید ها یا قوم قریش و ... در انتخابات خلفا چند فیصد از مردم از سایر بلاد سر زمین وسیع اسلامی که در زمان مرگ عمر، خصوصاً، چندین برابر گسترده تر از زمان حیات پیامبر بود - بگذریم از تمام مردم نواحی تحت فرمان حکومت اسلامی، از مردم مدینه چه تعداد در آن محلی که انتخاب ها بعمل آمد، حاضر بود؟ غیر از مسلمانان، چه تعداد یهود و نصرانی و ... آن جا حاضر بودند و در این رای گیری ها از حق خداداد شان استفاده بردند؟ - اشتراک ورزیده بودند؟ اگر انتخاب زعم یا پیشوا حق مردم بود، چرا عمر هم در انتخاب ابوبکر و هم در انتخاب خودش و عثمان، نمی گذارد مطابق امر خدا مردم از حق شان استفاده کنند و تصمیم بگیرند؟

در هیچ یک از این انتخاب ها مردم نقش اساسی را نداشتند. این نخبه ها بودند که بخاطر نخبه بودن شان، یا به خاطر تعلقات قومی، خونی و خانوادگی هم دعوای خلافت داشتند، هم بعنوان نیرو های تعیین کننده تصمیم می گرفتند.

ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه، همه از جمله نخبگان زمان خود بودند. مگر در برابر این ها کسی، آن هم از میان توده ها (عامه مردم)، خود را برای انتخاب شدن نامزد نموده بود؟ این شخص که بود؟ انتخاب یعنی کسی یا چیزی را از میان افراد یا اشیای دیگر برگزیدن. در انتخاب باید چند گزینه وجود داشته باشد. در غیر آن، آن را نمیتوانیم انتخاب بنامیم. برای انتخاب خلفا، ولی، همان طوری که همه می دانیم، همواره یک نامزد وجود داشته است.

بعد از مرگ عمر، دو نامزد برای خلافت وجود داشت. ولی، از مردم خواسته نشد تا از میان آن دو یکی را انتخاب کنند. برای انتخاب این دو خلیفه چند تا نخبه را انتخاب میکنند. سلطه این ها بقدری در جامعه قوی بود که احدی جرأت مخالفت با تصمیم آن ها را نداشت.

و قتی که عمر دست ابوبکر را به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر فشرده و بدین وسیله بوی بیعت نمود. بحث بر سر این نیست که ابوبکر مستحق بود یا از عهده امور بر می آمد یا خیر، بلکه بحث بر سر شیوه انتخاب و بکار بستن انتخابات اصولی و مردمی است. چه کسی جرأت نه گفتن در برابر عمری را که حتی پیامبر به تند خوئی وی معترف بود، داشت؟

موضوع انتخاب در سقیفه بنی ساعده باپا در میانی عمر به پایان رسد. در حالیکه تمام مردم برای تشخیص شخصی که باید "امانت" خلافت بوی سپرده میشد. به نام صاحبان این حق. در آنجا حاضر نبودند. بعد از انتخاب ابوبکر در سقیفه بنی ساعده، در مسجد به این ارتباط دیگر شور و گفت و گو. مشوره. نشد. در مسجد تنها مسئله به اطلاع عامه مردم رسانیده شد و از حاضرین در مسجد، که نمیتوانست تمام مردم شهر مدینه را احتوا کند، خواستند که به ابوبکر بیعت کنند. حاضرین مسجد نیز بدون این که در رابطه با نوع انتخاب یا شخصی که انتخاب شده و ... حرفی بزنند، با فشردن دست ابوبکر بوی بیعت کردند.

می گویند که انتخابات در اسلام کار نخبه ها نیست! می پرسیم که: مگر عمر نخبه نبود؟ ابو عبیده نخبه نبود؟ در انتخاب عثمان، طلحه و زبیر و عبدالرحمن و سعد و علی و عثمان، مگر از جمله نخبه ها نبودند؟ این ها همه از سر آمدان دوران خویش بودند!

در هیچ کدام از بیعت هائیکه به عنوان بیعت کلان در مسجد گرفته شد، در مورد تصمیمی که گرفته شده بود، شور و مذاقه صورت نگرفت. یگانه کاری که شد بیعت ربه وار حاضرین در مسجد بود و بس.

انتخاب عمر مگر کار یک نخبه نبود؟ ابوبکر که بود؟ در این مورد نیز یک بخش کوچک از مردم قبل از این که بخشی بزرگتری به بیعت دوم یا بیعت عام مبادرت ورزند، در برابر پرسش گنگ عثمان رای موافق داده بودند؛ حتی بدون این که بدانند که ابوبکر که را به جای خویش نصب نموده بود.

هفت نفر متمول، صاحب نام و نشان، عبدالرحمن و زبیر و طلحه و عبدالله و سعد بن ابی وقاص و عثمان و علی، کدام یک به توده ها تعلق داشتند؟ کدام پا برهنه فقیر. بی زمین و بی روزگار و بی چیز و محتاج و ... موقع یافت تا در شورای که از جانب عمر تعیین شده بود، اشتراک کند؟

فکر نمیکنم در معنی کلمه نخبه اشکال وجود داشته باشد. تا جایی که من می دانم، مردم ممتاز و برگزیده را نخبه می گویند. حال کسانی که مدعی اند که در انتخابات خلفا نخبه ها - مردمان ممتاز و برگزیده - نقش نداشته اند، غیر از عمر و ابوبکر و عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله ابن ابوبکر و طلحه و زبیر و عبدالله بن عمرو ... که در جمله نخبگان به شمار نمیروند، چند تا از نخبگان آن سامان و آن زمان را نام ببرند، که ما هم بدانیم که واقعاً نصب، یا به قولی ایشان انتخاب خلفا کار نخبگان نبوده است و از جانبی بفهمیم که نخبگان آن زمان و آن سامان که ها بوده اند! یا اینکه نخبه اصلاً چه است!

چون شیوه انتخاب خلفا در صدر اسلام، به شهادت تاریخ طوری نبوده که عامه مردم در آن نقش مستقیم و آزاد داشته باشند، و بیشتر پروسه انتصاب یا انتخاب ترغیبی و تحمیلی بوده تا آزاد و بخواست مردم، بنابراین انتصاب یا انتخاب خلیفه جدید، که از بالا صورت گرفته بود، در مسجد و در اخیر نماز بوسیله گماشتگان وی بمردم ابلاغ میشد. وظیفه عامه مردم فقط فشردن دست خلیفه جدید و اظهار فرمانبرداری بود؛ و نه چیزی دیگری.

چنین مراسمی را نمیتوانیم اجلاس یا نشست بنامیم، زیرا نشست همواره برای غور و بررسی مسئله که از پیش تعین شده می باشد، خاص برای همان موضوع دایر می شود. جمع شدن مردم در موقع نماز در مسجد تنها به منظور ادای نماز صورت میپذیرفت و نه برای مشوره و ... روی مسایل فوق العاده. درست است که شور و بررسی و مذاقه مسایل فوق العاده همیشه در مسجد صورت میگرفت، اما این کار ها مختص در وقت نماز برابر نمیشد.

استناد این ها در باره مجاز بودن انتخابات در اسلام بیشتر به آیه یاد شده است. در حالی که این آیه در مورد انتخاب و حاکمیت و آرای عامه الناس و ... نازل نشده است. آیه ۵۷ سوره النساء، از "حکمت" یعنی داوری

یا رسیدگی به اختلاف میان مردم بحث میکند، نه از حکومت و حاکمیت. حاکمیت عبارت است قدرت فایده دولت در امر حکومت؛ و حکومت عبارت است از دستگاه حاکمه یا نظام حاکم بر یک کشور، نظامی که امور سیاسی یک کشور را اداره و هدایت می کند. مقصد از حکمیت یا داوری تفکیک درست و نادرست، تمیز نیک و بد و تشخیص حق و ناحق دعوا و اختلاف میان افراد یا میان گروه های از مردم یا دولت ها است. حکمیت عبارت است از صدور نظریا رأی میان دو خصم و تعیین حقوق آن ها. وظیفه داور، اینست که بطور رسمی یا غیر رسمی دعوا یا اختلاف و مراغه و مشکل مردم، حکومت و کشور ها را حل میکند و میان نیک و بد و درست و نادرست و حق و ناحق تمیز میگذارد. در حالیکه وظیفه حاکم، حکومت یا اداره یک کشور و مردم آن است. خلاصه کلام اینکه حاکم سیاست می کند، و حَکَم میانجیگری.

این ها از مجوز اسلامی انتخابات و حق انتخاب مردم صحبت می کنند - موضوعات ذهنی - ، ولی از روند انتصاب یا انتخاب خلفای راشدین آن طوری که اتفاق افتاده، و تاریخ با جزئیات تمام در آن مورد معلومات میدهد، چیزی نمیگویند. از این که چهار خلیفه به طرق و شیوه های گوناگون بخلافت رسیدند، که نشانه نبود شیوه خاصی برای انتخاب خلفا بود، حرفی بمیان نمی آورند. از تاریخ پر تلاطم سی سال خلافت چهار خلیفه که فقط اختلافات بر سر خلافت موجب و موجب آن بود چیزی نمی نویسند. دلیل میآورند که " انتخاب چهار خلیفه در جلسه عام در مسجد " صورت گرفت. اما نمی نویسند که قبل از این به اصطلاح انتخابات چه گذشته است! مراحل بیعت اول یا بیعت خاص چگونه به سر آمده است! و هم نمی نویسند که اگر پروسه رسیدن خلفا به خلافت انتخاب بود، چرا آن را بیعت میخوانند! کلمه انتخاب یک کلمه عربی است. باوجودی که این کلمه در زبان عربی وجود داشت و وجود دارد، چرا آن را، اگر روند رسیدن خلفا به خلافت واقعاً به شکل انتخابی بوده، اعراب یا مسلمانان صدر اسلام انتخاب نخوانده اند؟! دلیلی اینکه انتخاب را بیعت مینامند، چیست؟

محمد حسنین هیکل در این باره مینویسد:

" عثمان بعد از آن که وصیت ابوبکر را نوشت و ابوبکر آنرا مهر کرد نزد مردم بر آمد، به مردم کاغذ مهر شده را نشان داد و بمردم گفت : آیا به شخصی که در این نوشته است بیعت میکنید؟ مردم بلافاصله جواب دادند، بلی.

- آیا این انتخاب در مسجد عملی شده است؟

- این عمل ابوبکر را چه مینامید؟ انتخاب یا انتصاب؟

- ابوبکر در هنگام مرگش در کجا بود؟ در میدان شهر؟ در مسجد؟ طبیعتی که در بسترش و در یک اتاقی که تنها - با توجه بشیوه ساده زندگی خلیفه اول و دوم - گنجایش چند نفر محدود را داشته است. در همین اتاق کوچکی که گنجایش فقط چند نفر را داشت، در برابر چند نفر محدود از سرآمدان دوران، مثل علی و عثمان و ...، و به حتمال بسیار زیاد خود عمر هم، به عثمان هدایت می دهد، که آن نامه را بنویسد؛ بدون اینکه به اهل این امانت - مردم - مشوره شود. مشوره کردن در میان طوایف و قبایل عرب از زمان ها پیش رواج داشت. این مشوره ها، اما، همواره در سطح چند نفر بزرگ طایفه یا قبیله بوده، و نه به آن گستردگی که همه مردم را در ناحیه و واحه در برگیرد. چهار یا پنج تا نخبه هائیکه بر سربالین ابوبکر جمع شده بودند یا هفت تا نخبه را که عمر برای انتخاب علی یا عثمان تعیین نموده بود، همه مردم نبودند. اینها جزئی از مردم بودند!

گذشته از این فکر نمی کنم که، اگر معنی و مفهوم آیه مورد نظر آن چه می بود که برخی مدعی هستند،

ابوبکر از آن بی اطلاع بوده باشد، یا برخلاف هدایت صریح آن آیه، در حالی که یک هزار فضیلت را بوی نسبت میدهند، عمل کرده باشد! اگر معنی آیه، همانطور که بعضی ها میگویند، باشد، و ابوبکر هم آن را همان گونه میفهمیده - که باید میفهمید - ، پس از جمله یاران پیامبر و از جمله مسلمانان، شاید ابوبکر اولین سنت شکن باشد که از فرمان خدا و رسول اش سرپیچی نموده است. زیرا برخلاف امر خدا که مطابق آن آیه حق انتخاب را به مردم تفویض می نماید، عمل می کند. همین طور در زمانیکه خودش به خاطر قریش بودن دعوی خلافت دارد؛ زیرا چنین ادعای دور از تعالیم قرآن و دوازده سنت پیامبر است که بزرگواری و کرامت انسان را به پر هیزگاری، اطاعت و ترس از خدا میداند و میان انسان ها از لحاظ رنگ و جنس و نژاد و قوم و ... فرقی قابل نیست!

نکته دیگری که مرا در مقابل نظر مدافعین وجود انتخابات در اسلام قرار میدهد، اینست که: اگر انتخاب امیر یا زعیم در اسلام، آن گونه که برخی ها می گویند یا می گفتند، کار مردم بود، چرا عمر در مقابل پیشنهاد مردم که میگفتند: " چه خوب بود کسی را جانشین خود میکردی. " گفت: " که را جانشین کنم اگر ابو عبیده بن جراح زنده بود او را جانشین میکردم و اگر خدا میپرسید میگفتم از پیغمبرت شنیدم که ابو عبیده امین این امت است. اگر سالم آزاد شده حذیفه زنده می بود او را جانشین میکردم و اگر خدا از من میپرسید بدو می گفتم که از پیغمبرت شنیدم که سالم خدا را سخت دوست داشت.

خوب :

اگر انتخابات، حق و امانت مردم است، عمر با کدام حق می گوید که اگر سالم و ابو عبیده زنده میبودند، وی آن ها را جانشین خود می کرد؟ اگر عمر این صلاحیت و حق را دارد، پس حرف زدن از حق مردم یعنی چه؟! چرا مردم در حالی که انتخاب خلیفه یا امیر و ... حق و امانت آن ها است، از عمر میطلبند که کسی را جانشین خویش تعیین کند؟ چرا مردم از حق خدا داد شان استفاده نمیکنند؟ برای اینکه، اول این موضوع یعنی انتخابات رواج نداشت و دوم، توده ها در برابر نخبه های زورگوی در عمل حق گفتن و انتخاب و رد عمل نداشتند.

علاوه بر این پرسش ها، از سخنان عمر معلوم میشود که خلافت، آنگونه که ابوبکر ادعا مینمود، تنها حق قریش نبوده، زیرا، اگر خلافت، امارت، امامت یا زعامت تنها حق قریش میبود، عمر آرزوی زنده بودند سالم را که زمانی برده بود و غیر قریش و غیر عرب، برای اعطای کرسی خلافت بوی، نمیکرد. تذکر این نکته نیز ضروری است که اگر واقعاً آیه فوق، چنان چه که برخی مدعی اند، در مورد حق حاکمیت، یا حق تعیین حاکم از طرف عامه مردم باشد، چون کلمه " شما " که در این آیه به کار رفته است حالت جمع را داراست و دربرگیرنده تمام مسلمانان میباشد، باید هم همینطور باشد، پس چرا خلفا به این آیه که کلام خدا و به تبع آن قابل رعایت محض یا بی چون چراست، احترام نمی گذارند و آن را عملی نمی کنند؟ چرا ابوبکر عمر را تعیین میکند، و چرا عمر شورای شش نفره را با اضافه یک ناظر با اختیارات مطلق مؤظف میسارد، و حق مردم را تلف میکنند.

حق خلافت را به قریش که داده بود؟ اگر خداوند این حق را به قریش داده باشد، چرا انصار از این امر بی اطلاع بودند؟ اگر اطلاع داشتند، چرا با انتخاب سعد بن عباد به عنوان خلیفه در سقیفه بنی ساعده برخلاف امر خدا عمل نمودند. فرض کنیم خداوند حق خلافت را به قریش داده باشد، آیا در میان بزرگان یا مسحقین خلافت تنها ابوبکر مربوط به قریش بود؟ افراد دیگری از این قوم که به خانوار های مثل عبد شمس و بنی امیه و بنی هاشم و ... تعلق داشتن در این میان کجا بودند؟ آنها چه میخواستند؟ چرا تا حضور یا آمدن علی که یکی از داوطلبان جدی خلافت بود، و خود را از هر لحاظ مستحق ترین شخص برای خلافت میدانستند، انتظار نکشیدند؟ این سوال ها هر کدام در جای خود قابل تأمل هستند!

سوال بسیار مهم دیگر این است که زنان که ما مدعی حق برابرانان با مردان در اسلام هستیم، در این میان کجا هستند؟ یا اینکه زنان در شمار مردم، در جمله " عامة الناس " هنوز حساب نشده اند؟

اگر در انتخاب ابوبکر در سقیفه بنی ساعده همه حاضر بودند، و همه به وی رای دادند یا وی را انتخاب نمودند، چرا فردای آن روز قبل از نماز شام یک بار دیگر از مردم بیعت گرفتند؟ همین طور در انتخاب عمر و عثمان! چرا به تعقیب بیعت خاص، بیعت عام عملی شد؟ چرا این دو بیعت را بیعت " خاص " و " عام " نام گذاشتند؟ بخاطر این که در بیعت خاص فقط خواص تصمیم می گرفتند و حضور میداشتند و ضمناً به شخصی که انتخاب نموده بودند، پیش از دیگران اول خود بیعت مینمودند.

در اخیر این بخش باید یک سوال را که همواره فکر مرا بخود مشغول داشته مطرح کنم. سوال این است که: خاص عامی که در یک مسجد می گنجد، چقدر خواهد بود؟! اگر این تعداد را تخمین کردید، میتوانید بگویند که رسیدن خلفا به مقام خلافت واقعاً انتخاب مردم بوده؟ یا نه!

ادامه دارد